**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در جواز تقلید از مجتهد متجزی بود.

نظریۀ محقق خراسانی، محقق عراقی و محقق خوئی قدس الله ارواحهم الزکیه را توضیح دادیم و نقد کردیم. قبل از اشاره به نظر مختار دو نظر دیگر را هم به صورت مختصر اشاره می‌کنیم و رد می‌شویم.

**نظریۀ اول:** مرحوم تبریزی در دروس فی مسائل علم الاصول ج 5 ص 142 بعد از اینکه فی الجمله جواز تقلید از مجتهد متجزی را می‌پذیرند و سیرۀ عقلاء را مطرح می‌کنند الا اینکه جواز تقلید را از متجزی را به دو قید مقید می‌کنند.

**قید اول:** به شرطی رجوع به مجتهد متجزی جایز است که مجتهد متجزی دیگری که مساوی با اوست مخالف با او نباشد، مخالفت هم چه مخالفت تفصیلی در خود این حکم یا مخالفت اجمالی مثلا در مبنا بود، این مجتهد متجزی روایتی را که وثاقت راوی به نقل ابن ابی عمیر است نقل کرده است و فتوا داده است، متجزی دیگر مبنا را قبول ندارد خلاف او فتوا داده است. ولی اگر مجتهد متجزی دیگری باشد که اعلم از او باشد که به هیچ وجه تقلید از این مجتهد متجزی جایز نیست.

**قید دوم:** این است که می‌فرمایند در صورتی از مجتهد متجزی جواز تقلید هست که علم نداشته باشیم به مخالفت مجتهد مطلق با او، اگر علم داشتیم به مخالفت مجتهد مطلق با این متجزی، تقلید از متجزی جایز نیست.[[2]](#footnote-2)

عرض ما این است که هم در اصل مبنای ایشان که فی الجمله جواز تقلید از مجتهد متجزی است اشکال وارد است البته طبق مبانی خودشان و الا ما قبول داریم جواز تقلید از متجزی را و هم در این دو قیدی که ایشان مطرح می‌کنند اشکال وارد است.

اما اصل مبنای ایشان در جواز تقلید از مجتهد متجزی دلیلشان سیرۀ عقلاء و سیرۀ متشرعۀ ممضاۀ از طرف شارع است، و امضای سیرۀ عقلاء را با روایات خاص می‌دانند. سؤال ما از ایشان این است که روایات خاص مورد نظر شما یا مقبولۀ عمر بن حنظله هست که موضوع در آن «العارف بالاحکام» است و این «الاحکام» جمع محلی به لام مفید عموم است و متجزی را شامل نمی‌شود چگونه شامل متجزی می‌دانید و می‌گویید این روایت امضای سیرۀ عقلاست؟ یک سری روایات خاص را که شما اشاره می‌کنید که ارجاع به افراد خاصی است قطعا آن ارجاعات شامل متجزی نمی‌شود. مثلا در این روایات ارجاع داده شده است به یونس بن عبدالرحمن، یونس کسی است که در روایات داریم و در نقلها، علوم اهل بیت علیهم السلام به چهار نفر ختم شده است یکی از آنها یونس بن عبدالرحمن است، یونس می‌گوید «صمت عِشْرِينَ سَنَةً وَ سَأَلْتُ عِشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ أَجَبْتُ.»[[3]](#footnote-3)، 20 سال فقط گوش کردم و هیچ حرف نزدم، بعد هم 20 سال سؤال کردم و بعد شروع کردم مسأله جواب دادن، درست وضعیت امروز ماست که با دین مردم چگونه بازی می‌کنیم؟ (با یک صدای خوش که روضه می‌خواند در همۀ امور دین دخالت می‌کند و گویا علامۀ دهر است و این مایۀ تأسف است برای روحانیت،) یکی ارجاع به یونس بن عبدالرحمن است می‌شود بگوییم این ارجاع شامل مجتهد متجزی هم می‌شود؟ ارجاع به محمد بن مسلم است،

سؤال ما از مرحوم تبریزی این است که روایاتی را که امضای سیرۀ عقلاء می‌دانید آیا به صورتی هست که تقلید مجتهد متجزی را شامل شود یا نه؟

اما دو قیدی که ایشان ذکر کرده اند قید اول فرمودند در صورتی تقلید از مجتهد متجزی درست است که متجزی مساوی مخالف نباشد و الا تقلید از هیچ کدام جایز نیست. عرض ما این است که ایشان در ص 188 یک بحثی را بیان می‌کنند اگر دو مجتهد مخالف باشند در فتوا، مثلا دو مجتهد مطلق در فتوا مخالف باشند چه باید کرد؟ ایشان می‌فرمایند ادلۀ لفظی حجیت قول فقیه که شامل دو فتوای متخالف نمی‌شود این تناقض لازم می‌آید مثل ادلۀ حجیت خبر واحد که شامل دو خبر متعارض نمی‌شود، اینجا امر دائر است که آیا بر مقلد احتیاط و موافقت قطعی لازم باشد؟ ما می‌دانیم شارع این احتیاط را از مردم نخواسته است عسر و حرج و مشکلات دیگری پیش می‌آید، یا موافقت احتمالی را خواسته است وقتی موافقت قطعی نشد موافقت احتمالی، موافقت احتمالی به تخییر بین این دو است، فتوای هر مجتهد را گرفتی عمل کن، سؤال ما از ایشان این است که در مجتهد متجزی هم شما بگویید دو مجتهد متجزی مساوی با هم مخالفند موافقت قطعی مشکل است موافقت احتمالی هم به تخییر بین این دو است. چرا شما می‌گویید اگر مجتهد متجزی، متجزی مخالف مساوی داشت دیگر از او تقلید نکنید. پس این قید اول شما قابل قبول نیست.

اما قید دومی که بیان کردید تقلید از مجتهد متجزی وقتی صحیح است که مجتهد مطلق مخالف نباشد، ما محمل صحیحی برای این مطلب شما پیدا نکردیم، اگر کسی اینگونه فرض کند که مجتهد مطلق همیشه اعلم از متجزی است در بحث اعلمیت می‌رسیم یعنی چه؟ مثلا کسانی که می‌گویند ملاک اعلمیت کثرت اطلاع بر مسائل فقهی مختلف و تطبیق بر اشباه و نظائر است، ممکن است آنها بگویند مجتهد مطلق اعلم از متجزی است. اما شما که مبنای شما در اعلمیت چنانچه مطرح خواهیم کرد در ص 175 کتاب هم اشاره می‌کنید می‌گویید اعلمیت یعنی قویتر بودن فرد در قواعد اصولی که فقیه در مقام استنباط به کار می‌برد، شما ملاک اعلمیت را این می‌دانید اگر ملاک این باشد ممکن است مجتهد متجزی باشد در همان باب خاص قواعد اصولی را بسیار بیشتر از مجتهد مطلق آموخته باشد و مهارتش بیشتر باشد، لذا طبق مبنای شما اعلم او باشد، اگر فرض چنین است شما چگونه می‌گویید که با وجود مجتهد مطلق تقلید از مجتهد متجزی صحیح نیست؟

**نتیجه:** هر دو قیدی را که مرحوم تبریزی اشاره کردند به نظر ما قابل قبول نمی‌باشد.

جلسۀ بعد نظر محقق حکیم [[4]](#footnote-4) را مختصر اشاره کنیم و بعد نظر مختار را توضیح بدهیم و جمع بندی کنیم.

1. - جلسه چهل و یکم – چهار‌‌‌شنبه – 06/12/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - دروس في مسائل علم الأصول جلد : 6 صفحه : 247:«...ثمّ إنّه لا ينبغي التأمّل في أنّ المتجزي مع اجتهاده الفعليّ في بعض المسائل كالمجتهد المطلق يجوز له العمل باجتهاده، كما هو مقتضى اعتبار العلم و الأمارة و الاصول حيث إنّ المفروض أنّ المتجزّي يعتمد في تلك المسائل على العلم و الأمارة بعد الفحص اللازم فيها، و مع فقدها يعتمد على الأصل، كما لا يبعد أن يعتمد العاميّ و يرجع إليه فيها في تلك المسائل إذا لم يعلم مخالفة نظره لمجتهد آخر مساو له أو مجتهد مطلق- تفصيلا أو إجمالا- كما هو مقتضى أدلّة جواز التعلّم و الأخذ بمعالم الدين من العارف بها الثقة المأمون، و لا يبعد نفوذ قضائه أيضا فيما حصّله من أحكام الوقائع و كيفيّة الحكم المعتبر، حيث يعمّه قوله (عليه السلام): يعلم شيئا من قضاياهم و يروى أحاديثهم و ينظر في حلالهم و حرامهم، إذا كان بمقدار معتدّ به، لا مثل استنباط مسائل قليلة معدودة كما لا يخفى». [↑](#footnote-ref-2)
3. - رجال الكشي؛ ص: 485:«918 وَ قَالَ الْعُبَيْدِيُّ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يُصَلِّي فِي الرَّوْضَةِ بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ وَ لَمْ يمكنني [يُمْكِنِّي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْ‌ءٍ، قَالَ، وَ كَانَ لِيُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعُونَ أَخاً يَدُورُ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مُسَلِّماً، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَيَأْكُلُ وَ يَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يَجْلِسُ لِلتَّصْنِيفِ وَ تَأْلِيفِ الْكُتُبِ، وَ قَالَ يُونُسُ: صمت عِشْرِينَ سَنَةً وَ سَأَلْتُ عِشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ أَجَبْتُ». [↑](#footnote-ref-3)
4. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌1، ص: 43 به بعد:«و أما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق‌ أو الإجماع فلا يصح تقليد المتجزئ. لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا‌ مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، و لكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه» «1».

   و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شي‌ء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي.

   و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثلها في الاشكال دعوى معارضتها‌ بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث‌ .. (الى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم...» [↑](#footnote-ref-4)